

(۶ سپتامبر ۱۵۱۴) گرفتند گروهی مردان نامدار از طرفین کشته شد از جانب عثمانیان حسن پاشا بیگلربیگی روملیا که فرمانده جناح چپ لشکر توك بود و حسن بیگ حاکم مورا Morea و اویس بیگ از اهالی قیصریه و قیاس بیگ از اهل لئا که و عده کثیری از وجوه و رؤسای کشوری و لشگری بقتل رسید. از جانب ایرانیان میرسید شریف شیرازی از مروچین و مبلغین مذهب شیعه و امیر عبدالباقی یکی از اخلاف عارف معروف شاه نعمه الله کرمانی و سید محمد کمونه نجفی و خان محمد خان و چندین شخص دیگر.

سلطان سلیم که از فتح خود بسیار مغرور شده بود فوراً اقدامات سلطان سلیم
پس از فتح چالدران فتح نامه‌های مبالغه آمیز به پسرش سلیمان و خان کریمه و رؤسای کرد و سلطان مراد آخرین شخص سلسله آق قویونلو و شاه رستم لرستانی و حاکم ادرنه و غیره فرستاد. متن این مکاتیب در منشآت فریدون بیگ (ص ۹۶-۳۸۶) ثبت است. اما در (ص ۴۰۷-۳۹۶) شرحی که اهمیت تاریخی خلی بیشتر است دیده میشود و آن روزنامه مفصل حرکات قشون عثمانی است از روز ۳ محرم ۹۲۰ «۲۰ مارچ ۱۵۱۴» که از ادرنه بیرون آمدند تا وقتیکه در آخر همین سال «نوامبر و دسامبر ۱۵۱۴» برای قشلاق کردن باماسیه Amasiya برگشتند این لشکر از ادرنه تا تبریز را از راه اسلامبول قیصریه سیواس ارزنجان چالدران و خوی و مرند به یکصد و پنجاه منزل آمد. و به پنجاه و هشت منزل از راه نخجوان جسر چوبان و بیورت باماسیه مراجعت کرد. مناری از کله دشمنان در میدان جنگ برپای ساختند و در قریه ساهیلان Sahilan یکروز قبل از ورود به تبریز خالد بیگ و ۱۵۰ نفر از قزلباشان همراه او را از دم شمشیر گذرانیدند و بنا بر آنچه مورخین ایرانی عهد شاه اسمعیل مینویسند در تبریز ظاهراً قدری بمسالمت و ملایمت رفتار کردند سلطان سلیم فقط يك هفته «از ششم تا چهاردهم سپتامبر ۱۵۱۴» در آنجا توقف کرد و بدیع الزمان میرزای تیموری فرزند سلطان ابوالغازی حسین بایقرا ۲ را که فراری بود با جمعی از صنعتگران چیره دست بتوطن در ممالک خویش دعوت کرده همراه خود به عثمانی برد. دو یا سه هفته پس از رفتن او شاه اسمعیل به تبریز

(۱) نسخه کمریج ورق ۱۵۱ علامت (add ۲۰۰) (۲) چهار ماه بعد در اسلامبول بمرض طاعون وفات یافت.

بر گشت بنا بر قول سرجان ملکم^۱ « این شکست بزرگ در طبع خونخوار شاه اسمعیل اثری عمیق و پایدار کرد و هر چند سابقاً خلقی خوش داشت پس از آن کسی او را خندان ندید. » اما اگر چه این شکست قطعی بود عملاً آثار جاودانی از خود نگذاشت زیرا که ینگلی چریان بیاد وطن افتاده ناخشنودی اظهار کردند و سلطان عثمانی را مجبور نمودند لشکر را از خاک ایران رجعت دهد و باستانهای قلم و قمع سلسله صغیره ذوالقدر «بهار ۱۵۱۵ م»^۲ که در کرماخ Kermakh نزدیک ارنجان ساکن بودند تا روز مرگ (۱۵۲۰ م) طبع سلجشوری و خشم بهرام آسای او جز به تسخیر مصر و شام و عربستان در سایر سرحدات اشتغالی نداشت. شاه اسمعیل بعد از ورود به تبریز با کمال ادب نامه از در عذر خواهی^۳ توسط نورالدین عبدالوهاب بسططان سلیم فرستاد سلطان ظاهراً جوابی نداد اما چند ماه بعد (آخر رجب ۹۲۱ - ۹ سپتامبر ۱۵۱۵) کاغذی به پیدخان ازبک نوشته او را بقلم و قمع شیعیان تخریض نمود.^۴

اسناد مربوطه بسطنت سلطان سلیم خان قریب ۸۴ صفحه از مجموعه فریدون بیک را فرا میگیرد^۵ اما باستانهای بک مورد مهم راجع بشاه اسمعیل چیزی جز اشارات و جمل معترضه ملاحظه نمیشود. مورد مذکور عبارت است از دو قطعه شعر ترکی و فارسی که یک نفر شاعر غیر وطنخواه خواجه اصفهانی نام خطاب بسططان سلیم ساخته است. این شاعر گویا همان خواجه مولانای اصفهانی باشد که سنی متعصبی بود و بخدمت شیبک خان ازبک شتافت و در احسن التواریخ و فتش در ضمن وقایع سال ۱۵۲۱/۹۲۷^۶ مذکور شده است.

(۱) تاریخ ایران جلد اول ص ۵۰۴ اما در کتب تاریخ فارسی که من مراجعه کردم دلیلی برای اثبات این نکته نیافتم. (۲) بنا بر روایت احسن التواریخ سلاطین ابن خانواده چهار نفر بودند ملك اصلان - سلیمان ناصرالدین و علاء الدوله ابن شخص اخیر با چهار پسر و سی نفر از اتباعش بدست سربازان سلطان سلیم سر بریده شدند (۱۳ جون ۱۵۱۵) (۳) فریدون بیک جلد اول (ص ۴۱۴ - ۴۱۳) (۴) ایضا (ص ۴۱۶ - ۴۱۵) (۵) آخرین مکتوب بصفحه ۵۰۰ مجموعه مزبوره منتهی میشود. (۶) از یکی از ابیات قطعه ترکی او معلوم میشود که خانه او در خراسان و خوارزم (خیوه) بوده و مجبور به ترك آن شده است زیرا که گوید « کفرخانه ایمان را کاملاً خراب کرده و برمسند دین قرار گرفت. »

آیات ذیل از قصیده فارسی او برای نمونه انتخاب میشود :

قصیده فارسی که
در آیه نیت سلطان
سلیم سروده شده

نیازم بر سوی شاه مظفر	الا ای قاصد فرخنده منظر
توئی امروز در مردی مسلم	بگو ای پادشاه جمله عالم
تو شرع مصطفی بر جا نهادی	اساس دین تو در دنیا نهادی
جهان در زیر بار منت تو	میچند گشت دین از همت تو
همه از دولت سلطان سیم است	اگر ملک شریعت مستقیم است
چو افکنندی زسرتاج قزل برک	ز بیعت در تزلزل فارس و ترک
فکن اکنون بمردی از تشش سر	فکندی تاجش از سر ای مظفر
سرش را تا نکوبی نیست نفی	قزل بر کست همچون مارا نفی
خدا را و محمد را خلیفه	توئی امروز ز اوصاف شریفه
دهد دشنام اصحاب محمد	روا داری که گبر و ملحد دد
سرش را تا بریده باز گردی	تو او را نشکنی از زور مردی
بگیرم دامت را در قیامت	اگر گیرد امانی در سلامت
که ذوالقرنین بد در روم قیصر	چنین دیدم ز اخبار پیمبر
که ملک فارس را باروم ضم کرد	بد ذوالقرنین از آن خود در اعلم کرد
بشرق و غرب حکم او روان شد	دو قرن او شهی اندر جهان شد
بتخت روم ملک فارس ضم کن	بیا از نصر دین کس و صنم کن

وفات سلطان سلیم
در ۹۲۶ / ۱۵۲۰ و
جلوس سلیمان خان

احسن التواریخ مدت سلطنتش ۸ سال و ۸ ماه و ۸ روز
بود جانشین او پسرش سلیمان خان است که عثمانیان او را
قانونی و اروپائیان او را Magnificent لقب داده اند امینی

شاعر ایرانی قصیده در جلوس او ساخته که از هر مصرعش عدد ۹۲۶ بدست میآید
شعر ذیل در احسن التواریخ بعنوان نمونه مسطور است :

بداده زمان ملکت کامرانی بکوس عهد و سلیمان ثانی

چند سال بعد که سلطان سلیمان جزیره رودس را فتح کرد یکنفر شاعر
ایرانی دیگر موسوم به نیازی بیادگار فتح مزبور قصیده استادانه منظوم کرد که
مطلعش این است :

در اول جلوسی بوی سرفرازی دوم فتح اردوس الای نیازی

مصراع اول ماده تاریخ جلوس سلیمانخان است (۹۳۶/۱۵۲۰) و دوم تاریخ فتح رودس^۱

شاه اسمعیل روز دوشنبه ۱۹ رجب ۹۳۰ هـ مطابق با ۲۳ ماه

وفات شاه اسمعیل می ۱۵۲۴ م وفات یافت و در کنار اجدادش در اردیل مدفون
۱۵۲۴ / ۹۳۰

شد در این تاریخ ۳۸ سال داشت که بیست و چهار سالش را

سلطنت کرده بود. چهار پسر از او باقی ماند طهماسب که بجای پدر بر تخت نشست

و تاریخ تولدش ۲۶ ذوالحجه ۹۱۹ هـ (۲۲ فوریه ۱۵۱۴) است؛ انقاس که در

۱۵۱۶ / ۹۲۲ متولد گشت و سام و بهرام که هر دو یکسال بعد از انقاس بدنیا آمدند،

علاوه بر پسر پنج دختر نیز داشت ۲.

در ایام سلطنت شاه اسمعیل شمشیر بیشتر از قلم بکار میافتاد

وسعت مملکتش

بقسمی که نه تنها رقبای ایرانی خود را از میان برداشت بلکه

سرحدات را نیز از هر طرف بقدر معتدبھی توسعه داد. بنا بر قول احسن التواریخ

مملکتش شامل آذربایجان عراق عجم خراسان فارس کرمان و خوزستان بود و

بلاد دیار بکر و بلخ و مرو گاهی در قلمرو حکمرانی او در میآمد. در میدان رزم

شیری خنجرگذار و در مجلس بزم ابری لؤلؤ بار بود.

احسان وجودش بدرجه بود که زرتاب و ریگ بمقدار در

لیاقت و کرمش

چشمش یکسان مینمود. و پیش همت باندش ذخیره کان و دقینه

دریا برای عطای یکروزه کفایت نمیکرد و از این جهت خزینه اش غالباً خالی بود.

میلی مفرط بشکار داشت و اغلب به تنهایی شیران را از پای

میل مفرط بشکار

در میآورد. منادی در داده بود که هر کس نشانی از شیر

بدهد صاحب منصبان لشکر اسبی بازین بوی انعام خواهند داد و هر کس پلنگی نشان

بدهد اسبی بی زین بوی عطا خواهد گشت. شاه خود یکه سوار بجلو رفته شیر

یا پلنگ را شکار میکرد.

(۱) در احسن التواریخ مصراع اول درست ۹۲۶ است ولی مصراع بعد ۹۴۰ میشود

زیرا که در نسخه مستر ایس کلمه دوم دویم نوشته شده است. من دویم را دوم کرده و سنه

۹۳۰ بدست آوردم که باز يك عدد زیاد است (مؤلف) برای تحصیل عدد ۹۲۹ کافی

است که الف اردوس را که بکلی زاید است از این لفظ دور کنیم (مترجم) (۲) خانیش

خانم، یری خان خانم، مهین بانوسلطانوم، فرنگیس خانم، و زینب خالم

در ایام سلطنت پنجم جنگ عظیم **بزرگ** کرد اول با فرخ یسار
در محلی که موسوم است بجابانی دوم با الوند در شروع سوم
بشاه اسمعیل

شیمیک خان در حوالی مرو پنجم با سلطان سلیم در چالدران^۱ تاریخ وفاتش از کلامه
«ظل» و کلامه «خسرودین» بر میآید چنانکه در دو ماده تاریخ ذیل مذکور گشته است:

شاه گردون پناه اسمعیل آنکه چون مهر در تقاب شده

از جهان رفت و ظل شدش تاریخ سایه تاریخ آفتاب شده

رباعی

شاهی که چو خورشید جهان گشت مبین بزود غبار ظلم از روی زمین

تاریخ وفات آن شه شیر کین از خسرودین طلب که شد «خسرودین»

چنانکه مذکور شد از حیث ادبیات و وجود شاعران بزرگ

ادبای معتبر معاصر قحط عجیبی در عهد صفویه حکمفرما بود . اما علمای

روحانی و فقههای بزرگ قدری بعد از شاه اسمعیل ظهور

نمودند یعنی هنگامیکه مذهب شیعه که پادشاه مزبور آن را مذهب ملی ایران ساخت

باوج کمال رسیده ریشه خود را استوار کرد بیشتر ادباء و شعرای مشهوری که

مورخین از قبیل صاحب احسن التواریخ و غیره وفاتشان را در این عهد ذکر کرده اند،

در حقیقت جزء انجمن فضلائی باید شمرده شوند که در دربار سلطان ابوالغازی

حسین تیموری و وزیر هنرمندش امیرعلی شیر نوائی گرد آمده بودند . مثلاً هاتقی

شاعر برادرزاده جامی بزرگ متوفی بسال ۱۵۲۱/۹۲۷ و امیر حسین معنائی

(متوفی بسال ۱۴۹۸-۹/۹۰۴ و بنائی که در قارشی در واقعه قتل عامی که یکی

از امرای شاه اسمعیل موسوم بنجم ثانی مسبب آن بود بقتل رسید (سنه ۹۱۸-

۱۵۱۲) و هلالی که از بکیه او را بجرم تمایل به تشیع در هرات در سنه ۹۳۵

۹ — ۱۵۲۸ کشتند و حکیم معروف جلال الدین دوانی (متوفی بسال ۹۰۸ / ۳

۱۵۰۲) و میر خواند مورخ که در سال ۹۰۳ / ۸ - ۱۴۹۷ در سن ۶۶ سالگی

(۱) تاریخ این جنگها بترتیب چنین است ۹۰۶ / ۱۵۰۰ ، ۹۰۷ / ۱۵۰۱ ، ۹۰۸

۱۵۰۳ / ۹۱۶ ، ۱۵۱۰ / ۹۲۰ ، ۱۵۱۴ / غیر از جنگ اخیر در همه غلبه پادشاه اسمعیل بود

بدرود زندگانی گفته ، وحسین واعظی کاشفی متلون و بی ثبات صاحب تفسیر و اخلاق و روایات که بیشتر بعنوان مؤلف انوار سهیلی شهرت دارد ، ^۱ قاسمی شاعر که فتوحات شاه اسمعیل را در کتابی موسوم بشاهنامه بنظم آورده است کتاب مزبور چاپ نشده و نسخه خطی آن نیز بندرت دیده میشود ، ^۲ این منظومه دهسال بعد از فوت شاه اسمعیل باتمام رسید و معلوم میشود که آن پادشاه از اغاب سلاطین سابق ایران کمتر تحت نفوذ تماق گوئی ندماء و شعرای نظم فروش واقع میگرددیده است

(۱) شرح حال مهمترین این فضلا در مجلد سابق این کتاب موسوم بتاریخ ادبی ایران

در زمان ساطة قبایل تاتار مندرج است . (۲) بفهرست فارسی ریو صفحه ۶۶۰ — ۶۶۱

رجوع شود .



فصل سوم

اوج و حضيض دوات صفویه . از زمان شاه طهماسب (۱۵۲۴-۱۵۷۶ م)

تا عهدشاه سلطان حسین (۱۶۹۴-۱۷۲۲ م)

طهماسب ارشد اولاد شاه اسمعیل روزی که جانشین پدر

شد بیش از ده سال نداشت مدت پنجاه و دو سال و شش ماه

برایران حکمرانی کرد و در ۱۴ می ۱۵۷۶ جهان را بدرود

گفت . مورخین آن زمان او را شاه دین پناه میخوانند تاریخ جلوسش در این

قطعه ثبت است .

جاوس شاه طهماسب

۲۳ می ۱۵۲۴

طهماسب شاه عالم کنز نصرت الهی جا بعدشاه غازی بر تخت زر گرفتگی

جای پدر گرفتگی کردی جهان مسخر تاریخ سلطنت شدجای پدر گرفتگی

از تواریخ دوره او فقط دو کتاب قابل اعتناء است که اطلاعات ذیل از آنها

استخراج میگردد . یکی شرح حالی که از خود نوشته ۱ و از روز جلوسش

که مقارن دو شنبه ۱۹ رجب ۹۳۰ (۲۳ می ۱۵۲۴) بوده تا واقعه تسلیم شرم انگیز

شاهزاده عثمانی بایزید که در بار او پناهنده شده بود (۹۶۹ م / ۱۵۶۱) در آن

مسطور است دیگر احسن التواریخ حسن بیك روماو که تاریخی بسیار خوب است

و در (۹۸۵ م / ۱۵۷۷) یکسال بعد از فوت شاه طهماسب خانمه یافته است . تذکره

شاه طهماسب که ظاهراً بتقلید بابر نامه نوشته شده خیلی کمتر از سر مشق خود

مشغول کننده و مفید است و حتی بر سفرنامه ناصرالدین شاه نیز که پیش از اندازه

طرف اعتناء واقع گردیده خیلی رجحان ندارد لیکن تا حدی اخلاق شاه طهماسب را

روشن میسازد این تذکره بهتر از صفحات خشک تواریخ رسمی که منحصر بذکر وقایع

(۱) توسط مرحوم دکتر پول هرن در L. D. M. g xlv (سنه ۱۸۹۰) از صفحه

۵۶۹-۶۴۹ چاپ شده است . ایضاً در جلد دوم مطاع الشمس اعتماد السلطنه محمد حسن خان از

صفحه ۱۶۵-۲۱۳ چاپ سنگی شده است .

جنگ‌ها و قتل عام‌های اتمام ناپذیر است و خواننده را از دیدن احوال اجتماعی و روحی دولت و ملت بی نصیب میگذارند شخص را اجازه میدهد که حالات داخلی و اخلاق پنهانی نویسند را بشناسد. سرجان ملکم^۱ و ارسکین^۲ بتعصب و زهد خشک شاه طهماسب اشاره کرده‌اند.

ملکم نظر خوبی نسبت باخلاق او ابراز داشته گوید: «مهربان
اخلاق طهماسب و جوانمرد بود» و در جای دیگر مینویسد: «نظر میرسد

که صاحب‌حزم و هوش بوده و اگر چه در خصال حسنه و همت عالی خیلی امتیاز نداشته در عوض از ذائل و ذمائم بزرگ مبری و منزّه بوده است» آنتونی جنکین سن Anthony Jenkinson (که حامل سفارشنامه از طرف ملکه الیزابت^۳ بود در ماه نوامبر ۱۵۶۲^۴ در قزوین بخدمت رسید ولی خیلی خوب پذیرائی نشد. سفیر ونیس موسوم به وین سن تیودالساندری Vincentio d' Alessandri که در ۱۵۷۱^۵ مقیم دربار بود شاه^۵ را: «در سال شصت و چهارم عمر و پنجاه و یکم سلطت» چنین وصف میکند: «قدش میانه و خوش ترکیب است چهره اش پسندیده و قدری مایل به تیرگی است لبانی ضخیم و ریشی خاکستری رنگ دارد» و نیز گوید: «بیش از هر چیز از اخلاق او حزن و مالیخولیا قابل ملاحظه است علامات این حالت بسیار است مثلاً یازده سال از قصر سلطتی بیرون نیامد و بر خلاف انتظار مردم بشکار و سایر اعمال خود را سرگرم نکرد» در جای دیگر مینویسد: «متکبر و متنفر از جنگ و بسیار کم‌دل است» توجه او بیشتر بنگاهداشت خاطر زنان و نگاهداری زر و سیم است تا وضع و اجرای قوانین و بسط و نشر عدالت «سیم و خسیس است» و در بیع و شری مثل تاجری حقیر زیرکی دارد» و در خاتمه گوید: «با وجود مطالبی که فوقاً نوشته شد و در حقیقت هم بایستی اسباب تنفر میشد احترام ملت نسبت پادشاه بحدی است

(۱) جلد اول صفحه ۵۱۱-۵۱۳ تاریخ ایران - (۲) تاریخ هند در زمان سلطنت بابر و همایون (لندن ۱۸۵۴) جلد دوم ص ۲۸۵ و غیره. (۳) برای ملاحظه اصل این مکتوب عجیب رجوع شود بشرح اولین سیاحت‌ها و مسافرت‌هایی که در روسیه و ایران شده است و توسط انجمن هاکلویت Hakluyt منتشر گردیده است (نمره lxxii لندن ۱۸۸۶) ۱۱۲-۱۱۴ (۴) ایضاً صفحه ۱۴۴-۱۴۷ (۵) مسافرت ونیزی‌ها در ایران (انجمن هاکلویت ۱۸۷۳) صفحه ۲۱۵

که باور نمیتوان کرد . بمناسبت نسب او که بعلی [ع] معبود خاص ایرانیان منتهی میشود مردم او را نه مثل شاه بلکه مانند خدا پرستش میکنند :» و مثلی چند از اقسام این تعظیم و تبجیل یا عبادت و پرستش را که بعوام الناس انحصار نداشته و در میان اعضای خانواده سلطنتی و درباریان و سکنه دورترین نقطه ممالک نیز متداول و مرسوم بوده است ذکر مینماید . یکی از کارهای زمان سلطنت این پادشاه تخفیف مالیات سنگینی است که بر رعایا تحمیل گشته و سفیر و نویس سبب آنرا اعتقاد بخواب میداند و میگوید :

«شبی ملائکه حلقوم او را فشرده و بوی خطاب کردند آیا

**اعتقاد شاه طهماسب
بخواب**

از پادشاهی که عادل لقب دارد و از دودمان علی [ع]
است سزاوار است که خانه ملت را خراب کند تا خزانه

خود را آباد سازد ؟ بعد شاه امر دادند که مردم را از این مالیات ها معاف نماید . این قضیه برای معرفی شاه طهماسب کافی است زیرا که خودش نیز در تذکره احوال خویش چندین رؤیای از کرمیکند بطوریکه معلوم است بآنها بسیار اهمیت میداده است . مثلاً در يك خواب (در حدود سال ۱۵۲۸)^۱ علی (ع) او را بقلبه بر از بکیه امیدوار می سازد و یکسال یا دو سال بعد در هرات باو امر میدهد که بار دیگر بجنگ برود^۲ و در این باب خود گوید . «اعتقاد این بنده ضعیف طهماسب الصفوی الموسوی الجسینی این است که هر کس که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را در خواب ببیند آنچه ایشان فرمایند همان میشود»^۳ دفعه دیگر در بیست سالگی دو خواب بی در پی دید در رؤیای دوم از امام علی الرضا [ع] تصدیق و تأیید رؤیای اول را طلب کرد و بمقصود رسید و از شراب و دیگر مناهی تائب شد و شرابخانه ها و بوزخانه ها و بیت اللطف ها را در تمام قلمرو خود بست و این رباعی را بمناسبت آن واقعه انشاء کرد^۴

يك چندین زمره سوده شدیم^۴ يك چند بیاقوت تر آلوده شدیم^۵
آلودگئی بود بهر رنگ که بود شستیم بآب توبه آسوده شدیم

این توبه و استغفار شاه طهماسب در احسن التواریخ ضمن

توبه شاه طهماسب

وقایع سال ۳۹۳۹-۵۳۲ مذکور است .

(۱) صفحه ۵۸۴ Denkwürdigkeiten تألیف هورن که بیشتر ذکر شد (۲) ایضاً صفحه ۵۹۲ (۳) رجوع شود بکتاب ساق الذکر تألیف هورن صفحه ۶۰۰ و آتشکده چاپ بمبئی (۱/۱۲۷۷-۱۸۶۰) صفحه ۱۷ (۴) مراد بنگ است مطابق مندرجات آتشکده (۵) شراب

در همین ایام لشکر سلطان سلیمان عثمانی که حسب معمول
 سرگرمی ایران را بجزگ از بکیه و دفع حملات مکرره آنها
 از ولایات شمال شرقی مغتتم شمیره بود باذربایجان وارد
 و در این ایالت گرفتار برفی سخت و بی موقع شد و جمعی کثیر از سپاه عثمانی
 تلف گردید (این واقعه در ماه اکتبر اتفاق افتاد) . شاه طهماسب این تباهی لشکر
 خصم قدیم خود را از «مرحمت الهی و شفقت حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم» میداند.
 این واقعه در رباعی متکلفانه ذیل ثبت شده و در احسن التواریخ و عالم آرای عباسی
 مسطور است ،

تباهی لشکر عثمانی
 از برف بی هنگام

رفتیم سوی سلطانیه آن طرفه چمن دیدم دوهزار مرده بی گورو کفن
 گفتم که بگشت این همه عثمانی را باد سحر از میانه برخاست که من
 چند رؤیای دیگر را هم شاه طهماسب بدقت تمام در تذکره
 مشاهدات دیگر خود ثبت نموده است در اردبیل شیخ صفی الدین جدش بروی
 ظاهر شده و باری صحبت داشته است ۲ در موقع دیگر روح شیخ شهاب الدین او را
 نوید داده تقویت میکند ۳ چندین خواب دیگر بطریق ایهام در ذیل وقایع سنه
 ۱۵۵۰/۹۵۷ و سنه ۱۵۵۴/۹۶۱ ذکر شده است ۴

شاه طهماسب از حیث روابط خانوادگی چندان خوشبخت نبود
 هر چند پادشاهان آسیائی آن عصر خاصه سلاطین عثمانی را از
 او خوش اقبالتر نمیتوان دانست . طهماسب سه برادر کوچکتر
 از خود داشت : سام (که در شعر بهارتی داشته و تذکره الشعرائی نوشته است) ؛ ۵
 بهرام و الفاس . از این سه برادر اولی و سومی بروی شوریدند . سام میرزا در
 سنه ۱۵۶۹-۲/۹۶۱ بزندان افکنده شد و در سنه ۱۵۷۶-۷/۹۸۴ بدست جانشین شاه
 طهماسب بقتل رسید . قضیه الفاس میرزا خیالی بدتر از این شد زیرا که مشار الیه
 هم یاغی بود و هم خائن و نه تنها بساطان سلیمان پناه برد و بقسطنطنیه رفت بلکه

روابط ناگوار
 خانوادگی

(۱) رجوع شود بکتاب مذکور تالیف هورن ص ۶۰۲ . ایضاً شرحی که فریدون بیک
 بترکی راجع باین سر می سخت نوشته است (جلد اول صفحه ۹-۵۸۸) در پنجم ربیع الثانی
 ۹۴۱ مطابق ۱۴ اکتبر ۱۵۳۴ لشکر عثمانی بساطانیه رسید . (۲) کتاب مذکور صفحه
 ۶۰۷ (۳) ایضاً صفحه ۶۲۳ (۴) ایضاً صفحه ۶-۶۳۵ (۵) مؤلف تذکره الشعراء
 گرانبهائی است موسوم بتحفه سامی در شرح احوال معاصرین خود که هنوز بطبع نرسیده است .

اورا واداشت که بایران حمله کند و خود باجد و سعی تمام در جنگ با مملکت خویش شرکت نمود. در همدان خانه زن برادر خود بهرام میرزا را در سال ۱۵۴۸/۹۵۵ غارت کرد. بعد بطرف یزد خواست رهسپار شده سکنه آنجا را قتل عام نمود اما در سال بعد برادرش بهرام اورا شکست داده گرفتار نمود و بشاه طهماسب تسلیم کرد شاه اورا در قاعه الموت محبوس ساخت. این بنا بر روایت تذکره شاه طهماسب است^۱ اما صاحب احسن التواریخ منجس اورا قاعه قهقهه دانسته است و گوید پس از یک هفته در آنجا هلاک شد. شاه طهماسب در ذکر این واقعه گوید: «بعد از چند روز دیدم که از من ایمن نیست و دائم بتفکر است اورا همراه ابراهیم خان و حسن بیگ یوزباشی کرده بقاعه فرستادم ایشان اورا بقاعه الموت برده حبس کرده آمدند بعد از شش روز جمعی که در قلعه اورا نگاه میداشتند غافل گردیده دو سه نفر در آنجا بودند که القاس پدر ایشان را کشته بود ایشان هم بقصاص پدر خود اورا از قلعه بزیر انداختند بعد از مردن او عالم امن شد» اگر فرض کنیم که شاه طهماسب خودش مقدمه وقوع این امر را فراهم نکرده بزحمت میتوان تصور کرد که بی رضای او انجام گرفته باشد. در همین سال بهرامشاه در سن ۳۳ سالگی وفات یافت.

از این بدتر قضیه شاهزاده بایزید بدبخت پسر سلطان سلیمان عثمانی است این جوان از حکومت ولایت کوتاهیه معزول شد و بواسطه سعایت زن پدرش که زنی روسی موسوم بخرم^۲ بود (و مقصودش فقط ولیعهد ساختن پسر خود سلیم بود) که

بی وفائی نسبت به
بایزید پسر شاه عثمانی
۱۵۶۰ - ۱۵۶۲

بعد ها به احمق ملقب گشت (از وطن رانده شد. و در سال ۹۶۷ / ۶۰ - ۱۵۵۹ بدرگاه شاه طهماسب پناه برد. هیئتی از جانب سلطان عثمانی بقزوین رفت و تقاضای تسلیم بایزید و اطفال اورا نمود. بنا بر قول انتونی جن کین سن^۳ این هیئت

(۱) کتاب سابق الذکر تالیف هورن صفحه ۶۳۱ (۲) رجوع شود بتاریخ شاعری

عثمانیان تالیف گیب Gibb جلد سوم صفحه ۱۰ - ۱۱ (۳) سیاحت های نخستین (طبع انجمن

هاکلویت ۱۸۸۶ بهاد اول) صفحه ۱۴۱ و یادداشت پای صفحه که خلاصه شرحی که نولس Knolles

در همان زمان نوشته در آن نقل شده است مراجعه شود همچنین رجوع نمائید بتاریخ ترکان عثمانی

تالیف کریزی Creasy (لندن ۱۸۷۷) صفحه ۷-۱۸۶

چهار روز قبل از ورود او یعنی ۴ اکتبر ۱۵۶۲ وارد شد. طهماسب قدری از ترس دوات عثمانی و قدری بواسطه رشوه عهدی را که بسته بود شکسته و امر داد پاراضی شد که شاه زاده بدبخت ترک با چهار پسر کوچکش کشته شوند و بنا بر قول آنتونی جن کین-سن « سر او را مانند ارمغان بسیار مطلوبی به پدر قسی اقباب بدطینتش ارسال داشت » شاه طهماسب دغدغه خاطر و احساس ندامتی را که از تصرف خیانت بهمان و تسلیم او بدشمن در قلبش ظهور یافته بود خفه کرد و عهد و پیمان را شکسته و شاهزاده را حتی مستقیماً به پدرش نسپرد بلکه فرستادگان برادرش سلیم تسلیم نمود. از روی تذکره خود شاه طهماسب هم معلوم میشود که این رفتار چقدر بد بوده است شرح کامل این واقعه ۱ در پایان تذکره مزبور بقرار ذیل دیده میشود :

« در این تاریخ عالی آقا از نزد حضرت خواندگار ۲ آمد

شرحی که خود شاه
طهماسب از این
بدرفتاری نوشته است

وامرا و جماعات هر کس از مرغانی که فرستاده بودند در برابر

تحفه هر کس (تحفه آمد) غیر از پدش کشی و ارمغان ما

که در این مرتبه نیز درجه قبول نیافته بود و کنایتی

سراسر کنایه و گله آمیز نوشته بودند، من گفتم این است که سلطان بایزید را

با چهار پسر گرفته و جهت خاطر حضرت خواندگار و سلیم خان نگاه داشتم و چون گفته بودم

که سلطان بایزید را بخواندگار ندهم موقوف همین که چون اشارت خواندگار برسد و

فرستادگان حضرت سلیم برسند ایشان را تسلیم فرستادگان سلطان سلیم نمایم که نقض عهد

نکرده باشم . بعد که فرستادگان خواندگار آمدند فرمودم باشا حضرت تری و حسن

آفا شما خوش آمدید و صفا آوردید آنچه فرموده حضرت خواندگار است چنان

میکنم و از اشارت ایشان تجاوز نمینمایم و بهر خدمت که می فرمایند ایستادگی دارم

اما در برابر این نوع خدمت کلی از حضرت خواندگار و سلیم خان جائزه و جلدوشی

که لایق ایشان باشد میخواهم و در عالم دوستی از خواندگار توقع دارم که اذیت

بسلطان بایزید و فرزندان او نرسد »

حاجت بدکر نیست که این نیت نیکو ابداً مجاری این واقعه خونین را

(۱) متن هورن فصل مذکور صفحه ۹-۶۴۲ (۲) در اینجا هم مثل همه جا سلطان

را خواندگار نامیده است ولی گویا شکل غلط کلمه خدایت کار است ترکها آنرا خرابتر

کرده و خونکار تلفظ میکنند (که معنی خونریز می دهد)

تغییری نداد لیکن موافقت و تسلیم پادشاه شیعه با تقاضای آمرانه سلطان سبب شد که بطور موقت روابط ایران و عثمانی استحکام یافته دوستانه شود. انعکاس این صلح و سلام هم در نوشته های جن کین سن و هم در مراسلات سیاسی که جلد اول منشئات فریدون بیگ را خاتمه میدهد بنظر میرسد. در این مکاتیب سلطان برای اولین بار با ادب و احترام بشاه طهماسب چنین نوشته است ولی اشاره صریحه به واقعه مزبور دیده نمی شود.

واقعه که بیشتر معلوم و قابل اعتماد است ورود همایون پسر همایون امپراطور هند در ایران و در سال ۱۵۴۴ بدربار شاه طهماسب پناه آورد. سر جان ملکم^۱ شرح پذیرائی او را با وجد و شغف تمام نقل میکند اما ارسکین Erskine^۲ مدارک و اسناد رسمی را بقدر « افسانه ساده و بی زینت » جوهر ملازم همایون^۳ اهمیت نداده و با ذکر امثال چند اینطور اظهار عقیده میکند که « همایون در این سفر خیلی اهانت دید و مشقت کشید. » و حقیقه خیلی فشار بر او وارد شد که بقبول مذهب شیعه مجبور گشت و اگر بوا-طه شفاعت سلطانوم خانم خواهر پادشاه و قاضی جهان وزیر و نورالدین طبیب نبود خیلی بیشتر زحمت میدید. امروز یکی از تصاویر قصر معروف به چهل ستون^۴ اصفهان مجلس ملاقات طهماسب و همایون را نشان میدهد.

شاه طهماسب نیز مثل پدرش با سه دولت خارجی رابطه داشت: عثمانی و ازبکیه ماوراءالنهر و خاندان سلاطین دهلی معروف بمغول کبیر. در قسمت بزرگی از دوره سلطنت او (یعنی تا سال ۱۵۶۶-۷/۹۷۴) سلطان سایمان بزرگ بر تخت عثمانی قرار داشت. از این

روابط خارجی ایران در عهد شاه طهماسب

(۱) تاریخ ایران (لندن ۱۸۱۵) جلد اول صفحه ۹-۵۰۸ (۲) تاریخ هندوستان در عصر بابر و همایون « لندن ۱۸۵۴ » جلد دوم صفحه ۲۸۰ و ما بعد. (۳) ترجمه مازور چارلیس استوارت که در لندن در ۱۸۳۲ با سرمایه ترجمه های شرقی بطبع رسید. (۴) بکتاب « ایران » تالیف لرد کرزن جلد دوم صفحه ۳۵ رجوع شود. نسخه از تصویر مذکور توسط تکسیر Texier تهیه شده و در « تاریخ ایران » تالیف سریرسی سایکس (چاپ دوم لندن ۱۹۲۱) جلد ثانی ص ۱۶۴ طبع گردید است

تاریخ سلیم خان ثانی تا دو سال قبل از وفات طهماسب بر عثمانی حکمرانی نمود .
و در دو سال اخیر زندگانی او (۴-۹۸۲/۶-۱۵۷۴) سلطان مراد سوم فرمانفرمای
عثمانی بود . اما حکمرانان ازبکیه عبید خان تا سنه ۹۴۶/۴۰-۱۵۳۹ که سال وفات
او است از دشمنی شاه طهماسب کوتاهی نکرد و پس از آن تاریخ دین محمد خان
خود را از بزرگترین دشمنان او معرفی نمود . این شخص از مغشوش کردن ولایات
شرقی و ترکان عثمانی از غارت حدود غربی ایران هیچ فروگذار نکردند .

از سلاطین « مغول کبیر » بابر (متوفی در ۱/۹۳۷-۱۵۳۰) و همیون (متوفی در
۱۵۵۵/۹۶۲) و اکبر معاصر شاه طهماسب بوده اند . چنانکه دیدیم اتنونی جن کین سن
در سال ۱۵۶۱ م با ورقه اعتبار از طرف الیزابت ملکه انگلستان بدر باز او آمد و
سیزده سال تقریباً بعد از جن کین سن یعنی در اواخر ایام سلطنت شاه طهماسب بنا بر قول
صاحب احسن التواریخ که در ضمن وقایع سال ۹۸۲/۵-۱۵۷۴ قید کرده است هیشتی از جانب
دن سباستیان Don Sebastian بایران وارد شد . اما بد پذیرائی گشت .

در این عهد ایران که میان دو دشمن واقع بود یعنی ترکان

جنگ با عثمانی

از جانب غرب و ازبکیه از سوی شرق چندان روی صالح و آسایش
ندید و جنگهایی در سرحدات شمال شرق و شمال غرب پی در پی پیش میآمد که
هر چند از حیث نتیجه بایکدیگر مختلف بودند اما از لحاظ وضع و ترتیب بهیچوجه
تغییری در آنها ملاحظه نمیشد . مهمترین جنگهای سلطان سلیمان در سنوات ذیل
اتفاق افتاد در ۹۴۰-۹۴۲ (۶-۱۵۳۴) محض گرفتن بغداد از دست ایرانیان و فتح
آذربایجان ۱ : در (۴/۹۵۰-۱۵۴۳) و ۹۵۳-۹۵۵ (۸-۱۵۴۶ م) هنگام پناه
بردن القاس برادر شاه طهماسب بعثمانیان . در (۹۵۹/۱۵۵۲) وقتی که ایرانیان
ارحیش را دو باره تصرف کردند و در ۹۶۱/۱۵۵۴ در موقعیکه سلیمان نخجوان را
آتش زد و در چهارمین کورت با آذربایجان هجوم آورد ، قوای نظامی عثمانیان در این
وقت در ذروه ترقی قرار داشت و نه تنها برای ایران بلکه برای دول معظمه اروپا

(۱) شرح کاملی از این جنگ و حمله بر « طهماسب پادشاه زنادقه قزلباش » در جلد اول
منشآت فریدون بیگ (ص ۵۸۴-۵۹۸) دیده میشود . لشکر عثمانی در ۱۰ جون ۱۵۳۴ از
اسلامبول بیرون آمد و در ماه دسامبر همین سال بغداد را فتح کرد و در ۷ جون ۱۵۳۶ پایتخت
عثمانی باز گشت .

نیز خطر ناک بود . و دول اروپا از ایران متشکر بودند که گاه گاه قوای دولت عثمانی را تجزیه کرده و پراکنده و مشغول میسازد . بوسبک Bosbecq سفیر فریدینا در دربار سلیمان اظهار میکرد که : « میان ما و ورطه هلاک فقط ایرانیان فاصله اند »^۱ کریزی Creasy شرحی از « کثرت عدو لشکر و کمال و مہبائی توپخانه عثمانیان در این زمان » وصف میکند . و میگوید : « همین ملاحظیات و اوصاف راجع میشود به مہارت و چابکی آنها در سنگر سازی و سایر شعب ہندسی و نظامی » با اینکه ایرانیان از حیث نظم قشون و آراستگی سلاح خیلی از عثمانیها پست تر بودند باید بر آنها تحسین کرد کہ باین خوبی در مقابل قوای ترک مقاومت ورزیدند خاصہ پس از ملاحظه این نکته کہ سیاست عثمانی در آن زمان چنان بود کہ ہموارہ از بکیہ و ترکمانان و سایر طوائف سنی را دعوت میکرد کہ در موقع حرکت قشون ترک بر قزلباش او باش حملہ ور شوند . از مکاتیب سیاسیہ کہ در عہد سلیمان و پدرش سلطان سلیم مانده است بخوبی روش مزبور معلوم و استنباط میگردد . مثلاً نامہ کہ در اواخر سال ۵۵۳/۹۶۰ یکی از رؤسای ترکمان خطاب شدہ و در صفحہ ۶۱۲-۶۱۳ منشآت فریدون بیک مندرج است چہار نفر ایچی موسوم بہ محمد - میرابو تراب - میرطوطی - و سندوک حامل این مکتوب بودند و در مراجعت پس از طواف کعبہ بدربار سلطان رفته اورا از اقداماتی کہ بر ضد ایران کردہ بودند مسرور ساختند .

جنگہائی کہ با ازبکیہ میشد همچنین تسلسل داشت خاصہ جنگ با ازبکیہ

تاوفات عبیدخان کہ قائدی خطر ناک و ہراس انگیز و پسر شیبک خان و یکی از اعقاب چنگیز بود . این شخص در سال ۹۴۶ / ۴۰ - ۱۵۳۹ سن پنجاہ و سہ سالگی پس از سی سال حکمرانی وفات یافت . بنا بر قول صاحب احسن التواریخ در ہفت جنگی کہ با ایرانیان کردہ نقطہ دیکہی از آنها شکست خورد .

طوس و مشہد خاصہ ہرات در این لشکر کشی ہا بسیار کشتار در راہ مذهب خسارت دیدند زیرا کہ تقریباً در ہر مورد قتل عام مذہبی

نیز با آنها ہمراہ بود . ہلالی شاعر در سال ۹۳۵ / ۹ - ۱۵۲۸ در ہرات قتل تعصب از بکلاف سنی شد چنانکہ بنائی شاعر در فارس در سال ۹۱۸ / ۱۳ - ۱۵۱۲

(۱) بصفحة ۱۱ این کتاب رجوع شود . (۲) تاریخ ترکان عثمانی * لندن

فدای سختگیری و تعصب شیعیان گردید . در احسن التواریخ ضمن وقایع سال ۱۵۳۵-۶/۹۴۲ شرح و صورت ذیل از قتل عام شیعیان که در ۲۰ رجب ۹۴۲ مطابق ۱۴ جانوری ۱۵۳۶ هنگام غلبه عبید خان بر هرات اتفاق افتاد ، مسطور است: «هر روز بحکم آن خان بی ایمان پنج شش کس بواسطه تشیع باقوال جهال در چهارسوق ۱ هرات کشته میشدند و روستائیان بی دیانت و شهریان با خیانت باهر کس که عداوتی داشتند او را گرفته نزد قاضی می بردند که این مرد در زمان قزلباش لعن ابوبکر و عثمان کرده است ۲ بسخن آن دو گواه جاهل قاضی بقتل آن مظلوم حکم میکرد و او را کشان کشان بچهارسوق هرات می بردند و بقتلش می آوردند و از شومی ایشان امواج محن و افواج فتن بدرجه اعلی رسید و سائب و نهب در اطراف خراسان واقع گردید .»

ایرانیان در این عهد لاینقطع با گرجیان نیز جنگ داشتند خاتمه
حرب با گرجیان
در سنوات (۹۴۷ / ۱ - ۱۵۴۰) (۹۵۰ / ۴ - ۱۵۴۳)
(۹۵۸ / ۱۵۵۱) (۹۶۱ / ۱۵۵۴) (۹۶۳ / ۱۵۵۶) (۹۶۸ / ۱ - ۱۵۶۰) و
(۹۷۶ / ۹ - ۱۵۶۸) . این جنگها هم در کمال خشونت و قساوت انجام میگرفت .
و این نکته قابل نوشتن است که نویسندگان ایرانی آن عصر گرجیان عیسوی را گبر
(که نام پروان زردشت است) میخواندند چنانکه در بیت ذیل که در شرح
نخستین جنگ از حربهای سابق الذکر سروده شده مذکور است
در آن سنگلاخ آن ددان کرده جای وطنگاه گبران مردم ربای
بنا بر قول صاحب احسن التواریخ در این سفر گرجیانی که قبول دین اسلام
کردند عفو شدند و آنانکه خود داری نمودند عرضه شمشیر گشتند و همچنین در
ذکر جنگ ۹۵۸ / ۱۵۵۱ مورخ مزبور میگوید :

« غازیان ظفر شعار پست و بلند دیار کفار فجار را احاطه فرمودند
و هر کوه و کبر که گریزگاه آن گمراه بود از لگد کوب دلاوران باهامون یکسان

(۱) چهارسوق که امروز عثمانیان (چارشی) میگویند نقطه تلاقی دو بازار معتبر است مثل اکسرد سیر کوس ولی اکسرد سیر کوسی که در مشرق زمین باشد . در این مکان جماعت بسیار مجتمع میگردد و وسائل انتشار اخبار بیش از هر جا فراهم است . (۲) اگر حذف کلمه عمر در این جا از اشتباهات نساخ باشد خیلی قابل توجه است .

شد و يك متنفس از آن مشرکین از دائره قهر و کین و الله محیط بالکافرین جان سلامت بیرون نبرد و اهل و عیال و اموال بارث شرعی از مقتولان بقائلان انتقال نمود . «

از این جنگهای بزرگ گذشته جدالهای دیگر نیز دولت

جنگهای کوچک و اغتشاشات داخلی

ایران را مشغول میداشت از قبیل لشکر کشی که برای قلع و

قمع حکام مستقل گیلان و آخرین شخص خاندان قدیم

شروانشاهیان که مدعی بودند نسبشان با نوشیروان میرسد ولی در این عهد رو

بانهطاط و زوال گذارده بود . هر چند آخرین عضو این دودمان موسوم بشاهرخ

بن سلطان فرخ بن شیخشاه بن فرخ یسار در سال ۹۴۶ / ۴۰ - ۱۵۳۹ بفرمان

شاه طهماسب بقتل رسید ، نه سال بعد برهان نام شخصی از بازماندگان این سلسله

با اسماعیل میرزا بنای ضدیت گذاشت . در گیلان خان احمد نام که یازدهمین

شخص خاندانی بود که دوپست و پنجاه سال سمت حکمرانی داشت شکست خورد

و در سال (۹۷۵ : ۸ - ۱۵۶۷) در قاعه قهقهه محبوس گردید در سال ۹۸۱ / ۴ - ۱۵۷۳

جماعتی از اوباش بر تبریز دست یافتند و تصاد و پنجاه نفر از آنان بقتل رسید سر

باطاعت فرود نیاوردند سیاستها و تنبیه های وحشیانه بسیار دیده میشد .

مظفر سلطان حاکم رشت متهم بخیانیت شد شهر تبریز را آتین

سیاستهای وحشیانه

بستند و مشارالیه را در میان خنده و استهزاء عوام الناس در

کوچه و بازار گردش دادند و بالاخره در قفس آهنین او را آتش زدند و امیر

سعدالدین عنایت الله خوزانی نیز در زیر قفس آهنی آویخته شد و بطرزی خاص

و وحشیانه طعمه حریق گردید . خواجه کلان غوریانی که در تسنن بسیار

متعصب بود و از عبید خان ازبک استقبال کرده و متهم شده بود که شاه را بخفت

و اهانت نام برده است در میدان هرات پوست کنده و برداری آویخته شد .

رکن الدین مسعود کازرونی که از اجنه علماء و اطباء بود مورد سخط سلطان

شده و با آتش افکنده گشت . محمد صالح که معدوح شعراء و حافظ ادباء بود و حیرتی

قصیده در مدح او ساخته است بجرم توهین پادشاه متهم گردید . دهان او را دوخته

و در خمی جای داده از مناری عظیم فرو افکندند .

بنابر قول صاحب احسن التواریخ شاه طهماسب در ایام جوانی

ضعف و عیب شاه طهماسب

خیلی بخط و نقاشی و سواری خزان مصری میل داشت

در نتیجه خرسواری مرسوم شد و هر کس در تزئین مر کوب

و تهیه افسار و بالان زرین بر دیگران سبقت میجست . راجع به این مزاج مخصوص یکی از شعرای پست و گمنام که تخلصی عجیب داشت «بوقالعشق» اورا در شعر ذیل هجو کرده است :

بی تکلف خوش ترقی کرده اند کاتب و نقاش و قزوینی و خر

شاه خیالی اظهار تقدس میکرد « بیشتر چیزها را نجس میدانست وغالباً لقمه نیمخورده را از دهان بیرون کرده در آب یا در آتش میافکند » و بهمین ملاحظه جای خرسندی است که « میل نداشت در میان مردم صرف غذا نماید » در گرفتن ناخون و یکروز استراحت پس از حمام اهتمام و دقت کامل مبذول میداشت .

طهماسب در سه شنبه ۱۵ صفر ۹۸۴ (۱۴ می ۱۵۷۶) بسن اغتشاشاتیکه بعد از فوت شاه طهماسب رخ داد ۶۴ سالگی بعد از پنجاه و سه سال و شش ماه سلطنت وفات یافت . بنا بر قول صاحب احسن التواریخ مدت پادشاهی او

از تمام سلاطین اسلام درازتر بوده است باستثنای المستنصر بالله خلیفه عباسی ۱ در تاریخ مذکور اسم ۱۱ نفر از اولاد او مذکور است که لا اقل نه نفر از آنها بعد از پدر در حیات بودند . بزرگترین آنها موسوم بمحمد خدا بنده ۴۵ سال داشت و هر چند یکسال بعد بتخت نشست اما در موقع وفات پدر بواسطه ضعفی که در بصره داشت از پادشاهی استعفا داد زیرا که این نقص خواه طبیعی و خواه عارضی در مشرق زمین خاصه ایران برای پادشاه مناسب نیست و شیخ اعمی را لایق سلطنت نمی شمارند . ۲ برادر کوچک او حیدر غیبت اخوان را از پایتخت غنیمت شمرده در موقعیکه یکی از برادرانش اسمعیل در قلعه قهقهه محبوس بود و دیگران در ولایات بعیده مسکن داشتند عزم کرد که تخت سلطنت را بدست آورد . اما نه روز بعد از وفات پدر هوا خواهان اسمعیل بن شاه طهماسب در قزوین جمع شده و در مسجد بزرگ آن شهر بنام وی خطبه پادشاهی خوانده بودند حیدر از ترس بحریمسرای خواتین پناهنده گشت و در همانجا بدست طرفداران اسمعیل مقتول شد

دوره سلطنت اسمعیل کوتاه و خونین بود با اشخاصی که بادعای تاج و تخت متهم بودند چنان رفتار میکرد که سخت ترین و سببترین سلاطین عثمانی با اعدای خود سلطنت کوتاه و خون آلود شاه اسمعیل ثانی

(۱) شصت سال قمری فرمانفرمائی کرد ۴۲۷-۴۸۷ «۱۰۳۵-۱۰۹۴م» (۲) رجوع شود به سفرنامه شاردن «پاریس ۱۸۱۱» جلد پنجم صفحه ۲۴۱-۲۴۴

نمیگردند . بدو در برادر خود سلیمان و مصطفی را بقتل رسانید . سپس بعد از انجام تشییع با شکوهی از جنازه پدر و دفن او در مشهد جشنی بسیار عالی برای تاجگذاری خود در قزوین برپای کرد . برادرانی که برایش باقی مانده بود در این جشن هر يك در مقام مخصوص خود حضور داشتند و اسمعیل نقشه برادر گشی را کاملاً اجراء نمود . در یکشنبه ۶ ذوالحجه ۹۸۴ (۲۴ فبرواری ۱۵۷۷ م) شش نفر شاهزاده ذیل را بقتل رسانید . سلطان ابراهیم میرزا که شاعر و صنعتگر و موسیقی دان و خوشنویس بود . برادرزاده اش محمد حسین میرزا جوانی ۱۸ ساله که تازه از حلیه بصر عاری شده بود ، سلطان محمود میرزا ؛ و پسرش محمد باقر میرزا که بیش از دو سال نداشت ؛ امامقلی میرزا و سلطان احمد میرزا . پس شاهزادگانی که در ولایات بعیده مسکن داشتند متوجه شد و همه را از میان برداشت مثلاً بدیع الزمان میرزا و پسر کوچکش بهرام میرزا که در خراسان بودند و سلطان علی میرزا که در گنجه توقف داشت و سلطان حسن میرزا که در طهران بود . بر حسب اتفاق یا بنا بر قول اسکندر منشی ^۱ از توجهات کامله حضرت باری فقط عباس میرزا که طفلی خرد سال بود از آتش کید و شرر خبث عموی خود برکنار و محفوظ ماند . عباس میرزا هر چند بیش از شش سال نداشت ولی اسماً در هرات حکمران بود ^۲ اسمعیل خونخوار علیقلی خان شاملورا مأموریت داد که بهرات رفته عباس را در خون بکشد . اما فرستاده مزبور خواه از راه ترحم و خواه بواسطه اعتقاد مذهبی انجام مأموریت را بتأخیر انداخت تا ماه مبارک رمضان بگذرد . ولی چون وقت شد چاپاری در رسید و مژده فوت اسمعیل را منتشر ساخت .

رفتار این پادشاه مثل وقایع ایام زندگانش شرم آور بود در

شب یکشنبه ۱۳ رمضان ۹۸۵ (۲۴ نوامبر ۱۵۷۷) که ابدأ

مرگ فاضیح شاه
اسمعیل ثانی

مناسب برای شراب خوردن نبود باتفاق حسن بیگ حلواچی

اغلی که با او کمال تعلق داشت و چند نفر از ملازمان بدافعال بعزم سیر بیرون آمد تا چهار دانگ شب در کوچه ها و محلات سیار بود و هنگام سحر در خانهای حسن یک مذکور که بدولتخانه اتصال داشت رفت و استراحت کرد . صبح چون مدت خواب

(۱) مؤلف تاریخ معروف عالم آرای عباسی . (۲) در اول رمضان ۹۷۸ (۲۷ جانوری ۱۵۷۱)

در هرات متولد شد .

از حد اعتدال گذشت نزدیک خوابگاه او رفتند و وی را در خواب ابدی دیدند .
 جمعی گفتند مسموم شده است و بعضی گفتند اول دوا بار داده و بعد وی را خفه
 کرده اند اما گروهی معتقد بودند که چون شاه برای جاو گیری از قولنج همچون افیون دار
 میخورده این بار بیش از اندازه تر باک میل کرده است . اما از مرگ او مردم چنان
 خوشوقت شدند که ظاهر آ کسی زحمت بسیار در کشف حقیقت امر و طریق قتل
 او نکشید . و علی الظاهر حسین بیگ را هم که نیمه مفلوج در اطاف شاه یافتند
 تنبیهی نکردند ۱ .

سلطان محمد خدا بنده هر چند کور بود و سابقاً هم در وفات
 پدرش شاه طهماسب از سلطنت استعفا نمود بر تخت نشانده
 شد . در اینوقت ۲۶ سال از عمرش میگذشت ۲ و برایالت
 فارس حکمرانی داشت زیرا که پسر کوچکش عباس میرزا که شرح رهائی از
 مرگش را بیان نمودیم بجای او در هرات حکومت مینمود . سلطان بدو ابعجاب قزوین
 را ندو از اشخاصیکه او را در شهر قم استقبال نمودند حسن بیگ روملو مؤلف احسن التواریخ
 بود که تاریخچه مهم و چاپ نشده است و مندرجات آن در وقایع سابق الذکر بیش از هر کتابی
 قابل اعتماد و استناد است این کتاب در همین سال خاتمه پذیرفته است علت اینکه
 بعضی مطالبش ناقص است و باید بکمک تواریخ دیگر از قبیل خاند برین و عالم آرای عباسی در
 تکمیل و تصحیح آن ها کوشید این است که مؤلف احسن التواریخ مجبور بوده است
 برای حفظ جان خود با احتیاط کامل از میان اوضاع متغیر و احوال متلون آن
 روزگار خطرناک بگذرد .

در قزوین سلیمان پانا نوه سلطان ابوسعید تیموری بخدمت سلطان محمد
 خدا بنده آمد و این اشعار را عرضه داشت .

شاهها در تو قبه شاهان عالم است
 گردون ترا مسخر و گیتی مسلم است
 یکتا ۳ شدت رشته شاهی بعهدتو
 الحمد لله ار چه که یکتاست محکم است

(۱) رجوع شود بصفحه ۵۱۶ - ۵۱۷ جلد اول تاریخ ایران تألیف سرجان ملکم (لندن ۱۸۱۵)
 (۲) بنا بمندرجات احسن التواریخ در سنه ۹۳۸ (۲ - ۱۵۳۱) متولد شده است .
 (۳) گمان میکنم این اشاره باشد بقتل عام بقایای خاندان سلطنتی . در دست اسمعیل ثانی

قتل پریخان خانم پریخان خانم دختر شاه طهماسب ۱ که خیلی طرف توجه بود و خود جمان و جاه طلبی و لیاقت بی نظیر داشت. از يك زن چرکسی بدنيا آمد و در مدتی که پس از مرگ پدرش ایران مغشوش بود بازیهای سیاسی بسیار نمود. و قصد داشت اگر اسماً نمیتواند سلطنت کند در معنی حکمران ایران باشد خلیل خان افشار بفرمان سلطان محمد خدا بنده او را و خالویش شمخال خان و شاه شجاع طفل شاه اسمعیل ثانی را بقتل رسانید. در نتیجه این کشتار بیرحمانه شاهزادگان خاندان صفویه منحصر شدند به خود سلطان خدا بنده و چهار پسرش حمزه - عباس - ابوطالب و طهماسب. پسر اول که گاهی او را جزء پادشاهان صفویه محسوب میدارند (زیرا که عالی الظاهر مدت قلیلی در ایام سلطنت پدرنیم کور خود فرمانروائی داشته است) بدست دلاک جوانی موسوم بخداوردی ۲ در ۲۲ ذوالحجه ۹۹۴ (۴ دسامبر ۱۵۸۵) کشته شد. پس از او بجای اینکه عباس میرزا که پسر دوم بود ولیعهد شود ابوطالب پسر سوم باین مقام رسید عباس میرزا این هنگام هنوز در خراسان بود ولی بلافاصله باتفاق مرئی و محافظ خود مرشد قلی خان استاجلو در صحنه تنازع ظاهر گشت. و آنهایی را که باعث قتل برادرش حمزه شده بودند بکیفر رسانید و دو برادر کوچک خود را از حلیه بصر عاری کرد که خطری تولید ننمایند. سپس آنها را در قاعه الموت ۳ بزندان افکند پدرش پس از ده سال سلطنت تاج و تخت را در ذوالحجه ۹۹۸ (اکتبر ۱۵۸۷) باو وا گذاشت و شاه عباس بر تختی بالا رفت که بعدها آنرا غرق افتخارات نمود. او سه برادرش از بطن یکی از سیدات مرعشی مازندرانی بودند.

(۱) عالی الظاهر سر جان ملکم (جلد اول صفحه ۵۱۴ و ۵۱۷) او را با مادرش اشتباه میکنند. زیرا که او را ملکه شاه مرحوم (طهماسب) و خواهر شمخال خان میخوانند. صاحب عالم آرای عباسی او را هشتمین دختر شاه طهماسب مینویسد. اما بنابر قول سایر مورخان ایرانی او یکی از پنج دختر شاه اسمعیل اول و خواهر شاه طهماسب بوده است دن خوان ایران او را اینفتالتا the Infantal میخوانند که عنوان شاهزادگانهای آسیائی و پرتغال است. (۲) دن خوان ایران (ورق ۱۰۴ a) او را کودی دلاک « یعنی دلاک » می نویسد (۳) دن خوان ایران (ورق ۱۰۷ b)

جلوس شاه عباس اول

۱۵۸۷ - ۱۶۲۹ م

این زن نیز چه در اخلاق مردانه و چه از حیث عاقبت

خونین شبیه بخواهر شوهر خود پری خان خانم بود ،

زیرا که او و مادرش و جمعی از خویشاوندان و اهل

قبیله اش بدست چند نفر از نجبای قزلباش کشته شدند علت قتل او هم این بود که

قزلباشیه از نفوذ و تسلطی که در اخلاق شوهر بی اراده صلح طلب خود داشت

و طریقه آمرانه که نسبت بآنها پیش گرفته بود رنجیده و عقیده خود را چنین اظهار داشتند .

فروغی نماند در آن خاندان که بانگ خروس آید از ما کیان

محمد خدا بنده در ۲/۹۳۸ - ۱۵۳۱ متولد شد در وفات پدرش

اخلاق سلطان محمد

خدا بنده

شاه طهماسب سنه ۹۸۴ - ۷ - ۱۵۷۶ - ۴۶ سال داشت . ده

سال بعد از برادرش اسمعیل سلطنت کرد و بعد از استعفا مدت

هشت یا نه سال در حیات بود در سال ۱۰۰۴/۶ - ۱۵۹۵ بدرود زندگانی گفت . رضا

قلیخان هدایت در مباحثات روضة الصفا اخلاق او را چنین شرح میدهد : « از جمیع

علوم متداوله با خبر بود ، در عقل و کبیاست و فضل و فراست و جود و

سماحت و تقریر و فصاحت نظیر نداشته چون خدا بنده بود در سیاست و قتال

و سیخط و نکال حلمی زیاده بکار میرد و بقدر امکان بقتل کسی راضی نمیشد و نخست

زخمی که بر خدا ویردی دلاک ۱ خود زده آن نیز بحکم شرع بود بدین ملاحظه

که او را ضعف بصر بود کمتر بار گاه می نشست و هنگام توقف در حرم احکام

او را سیده جاری میکرد و بجهة انضباط امر ارقام را خود نیز مهر میزد . . .

مجملاً شاه سلطان محمد پادشاهی درویش خصال یادریشی پادشاه جلال بوده . «

ایام سلطنتش نه فقط بعزت سوانح خانوادگی بلکه بسبب مهاجمات خارجی

مضطرب و آشفته بود . عثمانیان و ازبکیه و قبایل تاتار کریمه و گرجیان و سایر اعدای

خارجی از مشاهده اختلال داخلی و اغتشاشی که بعد از شاه طهماسب در خاندان

صفویه ظهور نمود تشجیع شدند و بخیال استفاده افتادند .

شاه عباس اول روزی که در سال ۹۹۶ / ۱۵۸۸ ۲ بتخت

شاه عباس

(۱۶۲۹ - ۱۵۸۸)

نشست شانزده یا هیفده سال بیش نداشت . پس از شصت سال

زندگانی در جمادی الاولی ۱۰۳۸ ۱۶۲۹ بدرود

(۱) بمناسبت قتل پسرش حمزه (۲) بنا بقول صاحب عالم آرای عباسی در اول رمضان

۹۷۸ (۲۷ جانوری ۱۵۷۹) با ۹۷۹ (۱۷ جانوری ۱۵۷۲) تولد یافته است کما مظل الله

ماده تاریخ جلوس او است .

زندگانی گفت در مدت سلطنتش که ۴۳ سال قمری است با اتفاق جمیع مورخین مملکت ایران بدرجه از قدرت و آبادی و شوکت رسید که در اعصار اسلامی بآن نائل نشده بود.

در بدو امر در معرض مخاطرات و در تنگنای

خطرهای آغاز

مشکلات افتاد. نه فقط حسب معمول مملکتش از جانب مغرب

پادشاهی شاه عباس

مورد حمله عثمانیان و از سمت مشرق معرض هجوم ازبکیه

بود بلکه در داخله مملکت نیز چندین ایالت و ولایت را بابت انقلاب برافراشته و

رشته امنیت در سرتاسر مملکت بسبب رقابت و حرص بزرگان قزلباشیه از هم گسیخته

بود خود شاه جوان نیز ابتداء در دست دو نفر از امرای قزلباش مرشد قلیخان

و علیقلی خان پازلیجه اطفال شباهت داشت. مرشد قلی خان شاه را بقزوین آورد

و بر تخت نشاند و علیقلی خان در خراسان ماند تا از هجوم ازبکیه جاوگیری کند

و عاقبت پس از ۹ ماه دفاع بدست آنها بقتل رسید. شاه عباس مظنون شد که مرشد

قلی از ارسال مدد برقیب خود علیقلی خان مضایقه می کند. شبی در اردوگاه

شاه رود فرمان داد تا او را کشتند و باین ترتیب خود را از فشار قیمومت خلاص کرد

و پس از آن اسماً و عملاً پادشاه بالاستقلال گردید. چون بروی محقق شد که در

آن واحد نمیتواند بادشمنان شرق و غرب مملکت جنگ کند از روی کمال احتیاط

و پیش بینی با عثمانیان طرح صلح افکند و بشرايط نامساعد تن در داد تا بتواند از پیشرفت

و حمله ازبکان جاوگیری نموده در افعال و احوال امرای مخالف و سرکشی قزلباش

نظارت کند زیرا که همین رقابت و اختلاف بسبب ضعف مملکت و شکست اشگر میگشت

از جمله شرايط صلح با ترکان عثمانی این بود که بلاد و نواحی

صلح با عثمانی

آذربایجان و گرجستان از قبیل تبریز گنجه قارس نخجوان

شکی شماخی و تفلیس و قسمتی از لرستان را که عثمانیان در جنگی که بیش از ۱۲

سال طول کشید (۹۸۵ - ۹۹۸ / ۱۵۷۷ - ۱۵۹۰) تصرف کرده بودند بآنها

تفویض نماید. و لعن سه خلیفه نخستین ابوبکر و عمر و عثمان را ممنوع داشته و برادر

زاده خود موسوم بحیدر میرزا را بعنوان گروی بقسطنطنیه گسیل دارد این شاهزاده

باتفاق فرهاد پاشا سردار عثمانی باسلامبول رفت و بعد از دو سال در آنجا وفات یافت.

پس شاه عباس بمطیع کردن شیراز و کرمان و گیلان و خرم آباد لرستان

پرداخت و یعقوبخان ذوالقدر و سایر یانچیان را گوشمالی بسزا داد. در این وقت

عبدالمتؤمن خان وازبکها باز بغارت خراسان آمدند و شاه که بقصد جلوگیری آنها پیش میرفت در طهران به تب مبتلا شد و از کار باز ماند. در ایامی که شاه بستری بود وحشیان اوزبک مشهد را غارت کردند و جمعی از اهل شهر را عرضة تیغ نمودند در ۱۰۰۲/۴-۱۵۹۳ سبزوار را نیز باین بلیه گرفتار گشت. اما سه یا چهار سال بعد رئیس ازبکان عبدالمتؤمن خان بدست رعایای خود کشته شد. مقارن این احوال بود که شاه عباس در (آوریل ۱۵۹۸) توانست بر ازبکیه حمله آورده و با آنان مقابله کرده و آنها را از خراسان بیرون رانده این ولایت را بالاخره قرین امن و آسایش سازد. در پائیز همین سال که بقزوین باز گشت سر بازان ماجرا جوی انگلیسی موسوم به سر رابرت شرلی Sir Robert Sherleg منتظر مقدم او بودند سر گذشت افسانه ماتد آنها در چندین کتاب گرانها دیده میشود ۳ این اشخاص دوازده نفر انگلیسی همراه داشتند که لااقل یکی از آنها توپ ریز بوده است و در تنظیم و تشکیل لشکر شاه عباس بسیار مفید واقع گشتند لشکر ایران توپخانه نداشت و از توپخانه عثمانیان بسیار صدمه میدید این انگلیسان توپخانه صحیحی ترتیب دادند. در کتاب پرچاسس پیلگر ریز مسطور است که «دولت علیه عثمانیه که موجب وحشت عالم عیسویت است ازبک» تب شرلی «بر خود میلرزد و حدوث و قایع نزدیکی را خبر میدهد: ایرانیان فاتح علم و صنعت جنگ را از شرلی آموخته اند. کسی که سابقاً نمیدانست توپخانه را چگونه بکار می بندند. امروز صاحب پانصد توپ (برنجی) و شصت هزار تفنگدار است ایرانیان که پیش از این با شمشیر برای ترکان خطر عظیمی بودند اکنون از ضربت هائیکه

(۱) — مؤلف عالم آرای عباسی گوید (راقم حروف که در مکتب شاهی بدان بلده رسیده عورات مقتوله بنظر در آورد که اطفال شیر خوار را بر روی سینه مادر نهاده بشمشیر دوباره کرده بودند) (۲) در ۱۰۰۶/۸ - ۱۵۹۷ مطابق مندرجات عالم آرای عباسی (۳) مثلاً کتاب «برادران شرلی: یک یادداشت تاریخی در شرح زندگانی سر طوماس شرلی سر آنتونی شرلی و سر رابرت شرلی تألیف یکی از اعضای همان خاندان» (ابولین فیلیپ شرلی واکس بورك كتاب: چیس ویک ۱۸۴۸)؛ دیگر کتاب «سه برادران یا اسفار و وقایع خیات سر آ. سر آر و سرتی. شرلی در ایران و روسیه و عثمانی و اسپانیا و غیره با تصویر (مجهول لندن ۱۸۲۵)»

از مسافت بعیده وارد می کنند و ترکیبات گوگردی که استعمال مینمایند خطرناک تر از سابق شده اند . بواسطه کوتاه شدن دست امرای حریص و نامطیع قزلباشیه

و ایجاد يك قوه مركبه از عشایر موسوم بشاهسون (دوستداران

تشکیل طوایف شاهسون

شاه) که نه بواسطه قرابت طایفگی بلکه بسبب محبت و

علاقه شخصی بشاه مربوط میشدند و تشکیل پیاده نظامی که تا

درجه به ینکی چری ترکیه شباهت داشت، نظم و نسق کامل در لشکر ایران پیدا شد .

يك یا دو سال بعد مقتضیات موجود شد که شاه نیت دیرین

غلبه بر عثمانیان

خود را ظاهر کند و در صدد استرداد شهرهائی که عثمانیان

در سنوات مابین وفات شاه طهماسب و جلوس او از ایران گرفته بودند برآید

عهد سلطنت سلطان محمد ثالث که طبعی ضعیف داشت فریب بانجام بود عثمانی بواسطه

جنگهای پی در پی که با اطیش کرد و بعزت طغیان جلال در آسیای صغیر که

معروف است بشورش جلالی ^۱ روی بضعف گذاشته بود در این وقت شاه عباس

شروع بکشور ستانی نمود (۱۰۱۰ / ۲ - ۱۶۰۱) تبریز بقوه توپ پس گرفته

شد « همین آلت جنگ را سابقاً ایرانیان تهنسخر کرده میدقتند سزاوار و شایسته

شجعان نیست » . در ۱۰۱۲ / ۴ - ۱۶۰۳ و دو سال بعد از این تاریخ سردار

معروف عثمانی چغاله زاده سنان پاشا «سیگالا» در نزدیکی سلماس شکست خورد و مجبور

شد تا شروان و دیار بکر عقب نشینی کند . در این شهر از شدت اندوه وفات یافت .

در همین اوقات بغداد و شروان نیز بدست ایران افتاد اما بغداد در عهد شاه عباس

چندین دفعه دست بدست گشت بمناسبت فتح ایران و استرداد این شهر از عثمانیان

در سنه ۱۶۲۵ میان حافظ پاشا و سلطان مراد چهارم اشعاری مبادله شده است که در

ادبیات ترکی تا اندازه معروفیت دارد .^۲

(۱) شرحی از احوال جلال بیدین در صحایف الاخبار منجم باشی دیده میشود (متن ترکی چاپ

اسلامبول ۱۲۸۵ جلد سوم صفحه ۴۷۱) در سال ۹۲۷ / ۱۵۱۹ خودش ترجمه از بیروانش

در نزدیکی سیواس مقتول شدند اما طریقه که ایجاد کرده بود تا قسمت بیشتر قرن بعد از خودش

موجود و قوی ماند . (۲) رجوع شود بتاریخ ادبیات عثمانیان تألیف ا. ج . و . گیب جلد سوم

صفحه ۲۴۸ - ۲۵۱ و برای عین اشعار بمجلد ششم صفحه ۱۹۰ - ۱۹۱